بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطا لب:

[مرور بحث سابق 2](#_Toc425161736)

[روایات در باب ضیف 2](#_Toc425161737)

[دزدی مهمان مهمان 3](#_Toc425161738)

[جمع‌بندی بحث 4](#_Toc425161739)

[اشکال وارده بر این فرض 4](#_Toc425161740)

[مروری بر شرط خفاء 5](#_Toc425161741)

[مقدار نصاب سرقت 5](#_Toc425161742)

[اقوال در نصاب سرقت 6](#_Toc425161743)

[مستندات این اقوال 6](#_Toc425161744)

# مرور بحث سابق

دیروز در جمع‌بندی عرض کردیم که؛ شش شرط شرایط حد سرقت به نحوی از شرایط عمومی بوده و شش شرط هم بود که از شرایط اختصاصی، باب سرقت بود. و مباحثی که در مسئله پنجم و ششم در تحریر مطرح شده بود که بعضی از مبانی آن در آینده، در مسائل آینده می‌آید، این‌ها همه، برمی‌گشت به شرایطی که قبل می‌آید. بیان شد؛ در اجیر، زن و شوهر و امثال این‌ها قطع ید نیست، علتش این است که؛ حرزی نمی‌شکند. بعضی موارد هم که قطع ید در آن نبود، علتش این است که؛ مال غیر است، اما از نظر شرعی، تصرف در این مال غیرمجاز دانسته شده، به خاطر اینکه؛ او در این مال متثابت است.

این مواردی که دیروز گفته شد، برمی‌گشت به یکی از این سه شرط که این هم، در مجموعه آن شش شرط اختصاصی بود. بنابراین، ما تا به حال شش شرط، از شرایط کاملاً عام یا نسبتاً عام و شش شرط هم از شرایط اختصاصی داشتیم. و فروع و مسائلی که در مسئله پنج و شش بود، به یکی از آن سه شرط برمی‌گشت. یا قطع نبود، به خاطر اینکه؛ حرز بود، یا قطع نبود، به خاطر اینکه؛ مال خودش است، نه مال دیگری. یا اینکه قطع نبود، به خاطر اینکه؛ مال غیر هست، ولی مال غیری است که شرعاً اجازه دادند، برود تقاص بکند، حقی در آن دارد که برود، برداشت کند. آن مسئله‌ای بود که دیروز عرض کردیم و جمع‌بندی آن، همان زمان عرض شد، همین جا معلوم شد که؛ در اجیر، امین، زن و شوهر و مهمان، در این موارد، اگر سؤال بشود که؛ قطع ید و حد هست یا نیست؟ باید در واقع تفصیل بدهیم، بگوییم؛ تا آنجا که این‌ها محتمل هستند و مال در متناول آن‌ها است، در دست آن‌ها است، و به آن‌ها سپرده شده است، در آن قلمرو دستشان باز است، آن‌ها امین هستند و قطع ید ندارد. خیانت کردند، ضامن هستند، اما قطع یدی نیست. و تعزیر هم قطع ید نیست. به خلاف تقاص که تعزیر هم نیست، اما در همه این موارد، اگر شخص، از چیزی که در دست او نیست و حرز وجود دارد، دستبردی بزند، تبعاً حد دارد. این حاصل بحث‌های دیروز بود.

# روایات در باب ضیف

در مورد ضیف، روایتی که وارد شده باید قیدش را ببینیم. فکر کنم؛ سه روایت داریم. یک روایت، در باب چهاردهم، از ابواب حد سرقت است؛ حدیث چهارم، باب چهارده، حدیث چهارده، صفحه سیصد و شش؛ این روایت که سند معتبری دارد، این‌گونه است که؛

**«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجِیراً فَأَخَذَ الا جیر مَتَاعَهُ فَسَرَقَهُ فَقَالَ هُوَ مُؤْتَمَنٌ ثُمَّ قَالَ الا جیر وَ الضَّیفُ أُمَنَاءُ لَیسَ یقَعُ عَلَیهِمْ حَدُّ السَّرِقَةِ.» [[1]](#footnote-1)**

اگر همین‌طور بود که؛ ضیف قطع ید می‌شد، می‌گفتیم؛ اطلاق دارد. ولی اینجا دلیل، دارد می‌گوید؛ چون امین است، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود. آن وقت کجا حد سرقت جاری نمی‌شود؟ تا وقتی که امین باشد، آنجایی که حرز داشته باشد، نسبت به آن امین نیست، دست او به امانت نسپرده‌اند و لذا خود این روایت چون علت را محتمل می‌گیرد، معلوم می‌شود، قطع ید نیست و حد سرقت، حد قطع نیست، تا وقتی امین باشد و در محدوده‌ای که امنا باشد.

اما اگر از محدوده امنا بودن بیرون رفت، خانه را به او سپرده است، اما گاوصندوقی آنجا گذاشته که معلوم است؛ نمی‌خواهد سراغ این برود، اما او رفت، گاوصندوق را شکست و برداشت، این چیز دیگری است، این امنا بودن، این نکته را روشن می‌کند. یک روایت هم داریم در همین ابواب حد سرقت، باب هیجده، دو صفحه بعد از اینجا، حدیث اول این باب هیجده که ظاهراً حدیث معتبری هم هست، من اصحابنا عن سهل بن زیاد و عن علی بن ابراهیم عن ابیه یعنی عن ابن محبوب ... عن محمد بن قیس؛ سند معتبری است که دو سند است، محمد بن یعقوب عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد و عن علی بن ابراهیم عن ابیه، یعنی مرحوم کلینی یک سندش این است که؛ عن عده اصحابنا، سهل بن زیاد، ابن محبوب، یک سندش این است که؛ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن محبوب. و لذا این سند اول که سهل بن زیاد باشد لا یحتمل اشکال، اما طرف دوم معتبر است. اینجا مطلق است، قید ندارد؛ اذا سرق لم یقطع، این اطلاق دارد. برای اینکه مطلق است مهمان، مهمان وقتی دزدید، قطع نمی‌شود.

## دزدی مهمان مهمان

فرض جدیدی که، در اینجا باید بدان پرداخته شود، این است که، اگر مهمانی، بدون اجازه صاحب‌خانه، مهمان دیگری با خودش برد، یعنی مهمان مهمان. آن مهمان مهمان، اگر چیزی بدزد، یدش قطع می‌شود. چراکه او، امین نبوده است.

اما ممکن است، کسی بگوید: این فرد، وقتی همراه مهمان برود، در واقع حرز نیست! پاسخ، این است که، اگر در محدوده حرز نباشد، قطع ید نمی‌شود. البته، پاسخ دیگری را می‌توان ارائه داد که، قطع ید مهمان مهمان، در جایی است که مجاز به ورود به این خانه نبوده است و بدون رضایت صاحب‌خانه، وارد شده بوده است. پس، در حقیقت روح آن علت، بر می‌گردد به اینکه، آن‌ها قطع ید نمی‌شوند، برای اینکه امین هستند.

البته، باید متوجه این نکته اساسی بود که حرز، امر نسبی است. و شرط خفایی که سابقاً ذکر شد، معنای عرفی آن موردنظر است. باید متذکر شد؛ این شروطی که ذکر شد، با آنچه در تحریر، منهاج، یا شرایع آمده است، مقداری تفاوت دارد.

## جمع‌بندی بحث

بنابر این، اگر خود او وارد خانه‌ای شد، هتک حرز کرده است، اما، فرض این است که؛ او هتک حرز نکرده است و همراه دیگری که کلید داشت، با هم رفتند، در آن اموالی که در حال حرز است، آن محل بحث نیست. خود آن مهمان اولیه هم همین‌طور است. یعنی ملاک در ضیف و ضیف ضیف فرقی نمی‌کند. اگر در آن محدوده حرز باشد، ید در هر دو مورد قطع می‌شود و اگر در محدوده حرز نباشد، قطع ید نمی‌شود. ولی با تفصیلی که در روایت نگاه کردیم، خیلی مطابق نیست؛ یعنی باید این را یا حمل بر حرز کنیم یا حمل بر این بکنیم که؛ می‌دانسته است که؛ نباید این را ببرد، ولی درعین‌حال همراه او رفته است. که، خودش هم می‌دانسته؛ صاحب‌خانه رضایت نداشته، ولی با علم و آگاهی وارد خانه شده است.

## اشکال وارده بر این فرض

اما اشکالی که وجود دارد و به ذهن می‌آید، این است که؛ ضیف ضیف، مثل ضیف اگر در حرز تصرف بکند، هتک حرز بکند، قطع ید دارد، خود مهمان همین‌طور است، دیگر تعدد مهمان ندارد. اگر هتک حرز نمی‌کند که برای چه بگوییم؛ قطع ید بشود. پس چرا آمده ضیف ضیف را از ضیف جدا کرده است و برای ضیف ضیف حکم ویژه‌ای قائل شده است. می‌گوییم؛ جایی که ضیف قطع ید نمی‌شود، مربوط به آنجایی بوده که هتک نکند، آنی که قطع ید می‌شود، مربوط به جایی است که؛ هتک بکند. اگر بگوییم؛ مطلقاً قطع ید می‌شود، این را نمی‌شود پذیرفت. یعنی قید امنا، بر این مقدم است.

یعنی به‌عبارت‌دیگر، ما گفتیم؛ لانهم الامناء، خود امین بودن، بما هو هو دخالت ندارد. امین بودن دخالتش به خاطر این است که؛ هتک حرز برای او می‌گوید. در حقیقت، روح آن علت بر می‌گردد به اینکه؛ می‌گوید؛ این‌ها قطع ید نمی‌شوند، برای اینکه امین هستند. یعنی برای اینکه؛ هتک حرز ندارند. این‌گونه معنا کردیم. آن وقت که هتک حرز می‌شود، آن علت اصلی، که شاهدی است که با آن می‌سنجیم که کجا قطع ید هست، کجا نیست؛ قید امین بودن است. در امنا در واقع روحش این است که؛ امین بودن دخالتی ندارد، مگر به خاطر اینکه؛ مال فی متناول یده هست، پس هر جایی که مال در متناول یدش باشد و با آن شرعاً مجاز بوده که در دستش باشد، تصرف بکند، مانعی وجود ندارد. آن وقت این ضیف ضیف، اگر به شکلی است که مجاز بوده، آن اختیار را مهمان داشته، صاحب‌خانه هم نارضایتی از این ندارد، این هم حکم امین را دارد.

## مروری بر شرط خفاء

شرط خفاء داستان دیگری است. اینکه حالت علنی داشته باشد، یا حالت مخفیانه داشته باشد، آن قیدی است که در رابطه با آن باید گفت؛ درهرحال هر جایی که قطع می‌شود، باید قید خفاء هم کنار آن باشد، اگر نباشد قطع نمی‌شود. مفصل پنج شش نکته، آنجا درباره خفا ذکر کردم، یکی‌اش این بود که؛ خفای عرفی یعنی اینکه؛ هیچ‌کس چیزی نفهمند والا گاهی دزدها با هم می‌روند، و لذا شهادت معنا ندارد. خفای مطلق که نیست. پس، می‌خواهیم این را بگوییم که؛ درهرحال آنجایی که دارد؛ لا یقطع، در ضیف و ضیف ضیف و غیره، همه این‌ها محکوم آن علت است که؛ امین بوده و حرزی نبوده است. هرگاه امین است و حرز نیست؛ لا یقطع، هر جا که حرز است، تبعاً در آن محدوده دیگر، آن فرد امین نبوده و حرز وجود دارد، در آنجا یقطع. اگر می‌بینید؛ جایی روایت می‌گوید؛ الا جیر یقطع یا لا یقطع یا ضیف یقطع یا لا یقطع، این‌ها همه محکوم است و تحت شمول آن علت قرار می‌گیرد. اصل ریشه قضیه، اینجاست. به این ترتیب باز هم عرض می‌کنم؛ ما تا به حال با تحلیل‌های متعددی که ارائه شد، به دوازده شرط رسیدیم که تنظیم این شروط با آنی که در تحریر یا منهاج یا شرایع است، مقداری تفاوت داشت.

## مقدار نصاب سرقت

مطلبی که مورد وفاق است، این است که؛ قطع ید در مطلق سرقت نیست. مال مسروق باید به یک درجه‌ای و حدی برسد، تا قطع ید ثابت بشود. این تقریباً مورد وفاق عامه و خاصه است. و از فقهای مسلمان، فقهای اسلام در این اختلاف ندارند. چه از مذاهب عامه و چه خاصه، می‌گویند؛ یک نصابی اینجا قرار دادیم. این‌گونه نیست که؛ هر که هر چه بردارد و به هر میزان بدزد ولو همه شرایط دوازده‌گانه قبلی هم جمع باشد، قطع ید می‌شود. نه اگر همه آن دوازده شرط عام و خاص هم جمع باشد، می‌گویند؛ علاوه بر این، باید به حدی برسد که حد قطع در آنجا ثابت باشد. این مورد اتفاق است. اما اینکه این حد و نصاب چیست؟ و چه اندازه است؟ این محل اختلافات فراوانی است.

در قبال مقدار آن، گفته شده است که باید، شیء دزدیده شده، به ربع دینار برسد، و این، یکی از شروط لازم در قطع ید می‌باشد. دینار، همان طلا و درهم، نقره است. ده درهم، معادل یک دینارمی شود. اصل نصاب، در باب سرقت مورد اتفاق است. اما اینکه نصاب، چه مقدار است؟ این، محل اختلافات فراوانی است. اگر به تفصیل الشریعه آقای فاضل، مراجعه کنیم، مبسوطا، یک صفحه، ارجاعاتی را به کتب مختلف آورده‌اند.

## اقوال در نصاب سرقت

در نصاب سرقت، اقوالی داریم؛

یک قول، این است که نصاب، یک دینار است.

یک قول هم، یک‌سوم دینار است.

بنابر یک قول، ربع دینار است. که این، قول مشهور بین فقهای ماست.

و یک قول می‌گوید؛ خمس دینار است، که گاهی از آن، تعبیر می‌کنند به در همین. این چهار قول، بین فقها وجود دارد.

آنچه در بین فقهای ما و خاصه، بیشتر اشتهار دارد و اشتهارش هم وسیع است، همان قول سوم است. یعنی، قول به ربع دینار. اما خمس دینار هم، کم‌وبیش میان ما قائل دارد، که از مرحوم صدوق است. اما ثلث و تمام دینار، می‌شود گفت، که به آن قائلی نداریم، جز عمانی؛ که فکر می‌کنم، عقیده به ثلث دینار یا دینار دارد. اما در بین عامه، آن قول ثلث و دینار، دارای قائل است.

در میان معاصرین، معمولاً به ربع دینار دارند، جز آقای خویی رحمه‌الله، که ایشان قائل به خمس دینار شده، مثل مرحوم صدوق که گفتیم؛ قول نادری است. بقیه، قائل به همان ربع دینار هستند، جز آقای تبریزی که ایشان، با ابهام و تردید از کنار مسئله عبور کرده‌اند.

### مستندات این اقوال

در زمینه مدارک و مستندات، چهار طایفه روایت است. روایات این بحث، در باب دوم، از ابواب حد سرقت، است، بدین عنوان که؛

**«أَنَّ أَقَلَّ مَا یقْطَعُ فِیهِ السَّارِقُ رُبُعُ دِینَارٍ فَصَاعِداً أَوْ قِیمَتُهُ.»[[2]](#footnote-2)**

در این باب، بیست‌ودو روایت است که این‌ها، به چهار دسته تقسیم می‌شوند.

طایفه اولی از این روایات، دلالت می‌کند، بر ثبوت قطع، در ربع دینار؛ روایتی کاملاً معتبر؛ «**عن محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابی ایوب عن محمد بن مسلم، می‌گوید: قلت لابی عبد الله علیه السلام: فِی کمْ یقْطَعُ السَّارِقُ فَقَالَ فِی رُبُعِ دِینَارٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ فِی دِرْهَمَینِ فَقَالَ فِی رُبُعِ دِینَارٍ بَلَغَ الدِّینَارُ مَا بَلَغَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَ رَأَیتَ مَنْ سَرَقَ أَقَلَّ مِنْ رُبُعِ دِینَارٍ هَلْ یقَعُ عَلَیهِ حِینَ سَرَقَ اسْمُ السَّارِقِ وَ هَلْ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَارِقٌ فِی تِلْک الْحَالِ فَقَالَ کلُّ مَنْ سَرَقَ مِنْ مُسْلِمٍ شَیئاً قَدْ حَوَاهُ وَ أَحْرَزَهُ فَهُوَ یقَعُ عَلَیهِ اسْمُ السَّارِقِ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَارِقٌ وَ لَکنْ لَا یقْطَعُ إِلَّا فِی رُبُعِ دِینَارٍ أَوْ أَکثَرَ وَ لَوْ قُطِعَتْ أَیدِی السُّرَّاقِ فِیمَا هُوَ أَقَلُّ مِنْ رُبُعِ دِینَارٍ لَأَلْفَیتَ عَامَّةَ النَّاسِ مُقَطَّعِینَ.»[[3]](#footnote-3)**

پس از آن، روایتی دوم است که؛

**عنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «لَا یقْطَعُ یدُ السَّارِقِ إِلَّا فِی شَی‌ءٍ تَبْلُغُ قِیمَتُهُ مِجَنّاً وَ هُوَ رُبُعُ دِینَارٍ.»[[4]](#footnote-4)**

روایات دیگری نیز، وجود دارد که همین ربع دینار را، تأیید می‌کند.

دسته دوم، روایاتی است که خمس دینار را، مبنا و نصاب قرار داده است؛

روایاتی از محمد بن حماد عن ابیه و عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج جمیعاً عن محمد بن مسلم که روایتی معتبر است. این سند، قول دیگری هم دارد؛

**عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: «أَدْنَی مَا یقْطَعُ فِیهِ یدُ السَّارِقِ خُمُسُ دِینَا»[[5]](#footnote-5)**

روایتی دیگر نیز، در این زمینه، مؤید همین امر است؛

**عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «یقْطَعُ السَّارِقُ فِی کلِّ شَی‌ءٍ بَلَغَ قِیمَتُهُ خُمُسَ دِینَارٍ وَ إِنْ سَرَقَ مِنْ زَرْعٍ أَوْ ضَرْعٍ أَوْ غَیرِ ذَلِک.» [[6]](#footnote-6)**

گرچه، برخی از این روایات اخیر، مرسله است.

طایفه سوم، ثلث دینار است. روایتی است، که عن عثمان بن عیسی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) نقل شده است. و طایفه چهارم، روایاتی است که، دینار کامل را ملاک قرار می‌دهد. می‌گوید: قطع، در آن جایی است که دینار کامل باشد. دلیل بر آن، روایتی است که؛

**عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فِی کمْ یقْطَعُ السَّارِقُ فَجَمَعَ کفَّیهِ ثُمَّ قَالَ فِی عَدَدِهَا مِنَ الدَّرَاهِمِ.»[[7]](#footnote-7)**

این روایت، به دو صورت، معنا شده است. عددها، اگر منظور، دو دست باشد؛ یعنی در دو درهم، عدد دو دست از دراهم، یعنی دو درهم، و می‌شود همان خمس. ولی ظاهر، احتمال دوم است که؛ عددها یعنی عدد انگشتان دست؛ آن وقت، عدد انگشتان می‌شود ده درهم، یعنی یک دینار.

مرسله‌ای دیگر نیز، در مقنع مفید آمده است که؛

این روایات را، باید به نحوی با هم جمع کرد، جمع این‌ها، این روایت، از میزان الحکمه است که، ایشان از روضه الواعظین نقل کرده‌اند، از پیامبر گرامی اسلام (ص)، است که از آن، استفاده می‌شود؛ طلب و تحصیل علوم دینی، از امور تعبدی است و قصد قربت، در آن شرط است. در واقع، باید گفت: چه تعبدی و چه توصلی، تأکیدات فراوانی شده که علم را، باید برای خدا، فرا گرفت.

می‌فرماید: اگر طلب علم للله شد، این چهار نشانه دارد. نشانه این است؛ که هیچ دری را از درهای علم، به روی خودش باز نمی‌کند، چیزی را فرانمی‌گیرد، مگر اینکه لله باشد. علوم دینی را اگر کسی للله، فرابگیرد، چیزی از آن یاد نمی‌گیرد، مگر اینکه چهار نشانه، در او افزایش پیدا بکند؛

1 ـً نوعی ذلت، در او افزایش پیدا بکند. این ذل، در اینجا معنایش این نیست که حس حقارت داشته باشد، می‌فهمد که در برابر عظمت هستی و خالق هستی، کوچک است.

2 ـ خودش را در برابر مردم، فروتن می‌کند، تواضع او افزوده می‌شود، چون وجهی ندارد، کسی که علمی دارد، نسبت به دیگران، کبری بورزد. اگر در درون، فردی حکیم فرزانه بود، خودش را در برابر عظمت عالم، کوچک می‌دید، علم او، این کوچکی را زیاد می‌کند.

3 ـ خوفش از خدا، افزوده می‌شود. علم دین، باید خشیت ایجاد بکند

4 ـ و اجتهاد او، در دین افزایش پیدا می‌کند. این اجتهاد، اجتهاد در معرفت دینی یا اجتهاد در عمل به احکام دین، هر دو، معنا می‌شود، برای این، ذکر کرد.

ما اصلاً عرض کردیم؛ در فقه التربیه است که طلب و تحصیل علوم دینی و علوم الهی از تعبدی‌ات است. و قصد قربت در آن شرط است و اگر قصد قربت نداشته باشد، خلاف کرده است و مصداق اطاعت به هیچ نحوی نیست. درهرحال، چه بگوییم؛ تعبدی چه توصلی، تأکیدات فراوانی شده که علم را برای خدا باید فرا گرفت و ارزش انسان این است که؛ طلب علمش را برای خدا قرار بدهد. و آن ثواب‌هایی که ذکر شده برای طالب علم در روایات که ثواب‌های فوق‌العاده عجیبی است که انسان تعجب می‌کند؛ این همه ثواب برای طلب علم! آن در جایی است که؛ این طلب علم لله باشد، با انگیزه خدایی باشد و برای خدا انسان وارد تحصیل علم بشود و علوم دینی را فرابگیرد. در این روایت برای طلب علم لله و طلب علم للدنیا که دو نوع طلب علم است و از زمین تا آسمان متفاوت است، نشانه‌هایی را ذکر کرده است که باید هرکس، با دقت در این نشانه‌ها ببیند که، عمر خودش را در کدام از این دو مسیر مصرف می‌کند.

1. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 228 [↑](#footnote-ref-1)
2. هدایه الامه الی احکام الائمه، ج 8، ص 455 [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 222 [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 221 [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 221 [↑](#footnote-ref-5)
6. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج 4، ص: 240 [↑](#footnote-ref-6)
7. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج 4، ص: 239 [↑](#footnote-ref-7)